

## ۲. شبهات حول حکم ظاهری

گفته که مراد از حکم ظاهری حجیت اماره و اصل عملی است

الف) شبهه اول: شیعه قائل به تخطئه است نه تصویب یعنی ما قائلیم حکمی که از امارات و اصول بدست می‌آید اگر به خطا برود و غیر از حکم واقعی باشد، حکم واقعی را تغییر نمی‌دهد و ما به خطا رفته‌ایم پس نسبت بین حکم واقعی و ظاهری یا ضدین است (اگر این دو حکم باهم متفاوت باشند مثلاً وجوب و حرام) یا مثلین است (اگر این دو حکم یکی باشند مثلاً واجب و واجب؟؟؟) و اجتماع ضدین و مثلین هم محال (این شبهه معروف به شبهه ابن قبه است).

ب) شبهه دوم: اگر حکم ظاهری مخالف با حکم واقعی باشد (ضدین باشند).

اگر مولا حکم ظاهری را حجت قرار داده باشد خودش ما را به اشتباه انداخته زیرا در این صورت:

(۱) نقض غرض پیش می‌آید (طبق مدرکات عقل نظری)

توضیح: خداوند شوق اکید داشت که فلان عمل انجام شود، از طرفی هم اماره را حجت قرار داده است، و ما طبق اماره به وجوب عمل رسیدیم و این می‌شود نقض غرض مولا (این استدلال ناظر به خداوند است).

(۲) اندختن بندگان در مفسده یا حداقل ترک مصلحت از بندگان پیش می‌آید (این استدلال ناظر به بندگان است) و این طبق عقل عملی محال است.

ج) شبهه سوم: مبتنی بر مسلک قاعده قبح عقاب بلا بیان است.

بیان یعنی علم، و اماره و اصول عملیه برای ما علم قطعی و بیان نمی‌آورد، پس تکلیف را بر ما منجز و قطعی و گردن گیر نمی‌کند

اگر کسی بگوید امارات و اصول از قاعده عقلی قبح عقاب بلا بیان تخصیص خورده می‌گوییم الاحکام العقلی لاتخصص.

\* جواب شبهه اول (مرحوم نائینی):

مقدمه

سوال: آیا مواردی که علم و قطع به واقع پیدا می‌کنیم همه مواردش درست و حکم واقعی خداوند است؟ خیر

می‌دانیم که شاید جهل مرکب باشد، شما درباره قطع چطور قبول می‌کنید که حکم واقعی است در صورتی که می‌دانید ممکن است جهل مرکب باشد، ولی در اماره قبول نمی‌کنید.

جعل حجیت برای اماره به معنای جعل حکم مماثل با واقع نیست بلکه مولی که می‌گوید جعلت الاماره حجه یعنی می‌گوید جعلت الاماره علماً، علمياً، قطعاً، و از این قبیل است مجاز سکاکی، یعنی مولا به وسیله جعل شرعی و اراده مولوی خودش، در معنای علم و قطع توسعه می‌دهد تا جایی که شامل اماره هم می‌شود مثل جایی که مولا می‌گوید الربا حرام بعد می‌گوید لا ربا بین الوالد الولد.

به بیان دیگر: یعنی مولا می‌گوید درست است که اماره علم آور و قطع آور نیست ولی من مولا اماره را همچون علم و قطع از شما می‌پذیرم

پس: می‌توانیم بگوییم علم: یا وجدانی است (قطع) یا تبعیدی است (اماره).

رد کلام نائینی توسط شهید صدر: حکم شرعی یا در مقام ثبوت است (ملاک، اراده، اعتبار) یا در مقام اثبات.

آنچه در حکم شرعی مهم است ملاک و اراده است که به آن مبادی حکم می‌گویند (ملاکِ مصلحت و مفسده) ولی اعتبار و جعل در حکم شرعی مهم نیست و صرفاً جهت سامان‌بخشی در تعبیر است و شمای نائینی مورد سوم را تغییر دادید و این چیز مهمی نیست چون حقیقت مطلب که تغییر نکرده و فقط شکل مطلب را تغییر داده‌اید.

توضیح بیشتر: در هر حکمی دو چیز برایمان مهم است ۱. مبادی حکم ۲. محل اجتماع مبادی

الف) اگر گفتید حکم ظاهری ناشی از مبادی (مصلحت و مفسده) در فعل مکلف است تنافی بین حکم ظاهری و واقعی وجود دارد چون حکم واقعی هم ناشی از مبادی در فعل مکلف است (یعنی نمی‌شود هم مصلحت ملزمه داشته باشد هم مفسده ملزمه)

ب) اما اگر گفتید حکم ظاهری ناشی از مبادی در فعل مکلف نیست بلکه از چیز دیگری ناشی شده است در این صورت تنافی بین حکم واقعی و حکم ظاهری نیست مثلاً حکم ظاهری ذبح اسماعیل، ناشی از مصلحت واقعی این عمل نیست (چون مصلحت ندارد) بلکه ناشی از چیز دیگری است و آن امتحان ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام است.

جواب دیگری از شبهه اول (مرحوم خوئی):

احکام ظاهریه مصلحتشان در نفس جعل حکم است نه اینکه مصلحت در فعل باشد یعنی فعل کشتن اسماعیل مصلحتی ندارد ولی نفس و جوب سر بریدن مصلحت دارد. مثلاً امتحان ابراهیم و اسماعیل (علیهما السلام).

توضیح بیشتر: تنافی بین حرمت و وجوب (در حکم ظاهری و واقعی) بین اعتبار آنها نیست بلکه:

الف) از طرفی بین مبادی است: در این صورت محل مبادی حکم ظاهری، خود جعل است یعنی جعل وجوب و حرمت..... نه فعل مکلف که مشترک بین حکم ظاهری و واقعی است (که درست هم همین است).

ب) از طرفی بین متطلبات در مقام امتثال است (یکی می گوید واجب یکی می گوید حرام) که در این صورت می گوئیم ما زمانی به مقام امتثال می رسیم که تکلیف به ما رسیده و منجز شده باشد، فرض مسئله این است که حکم واقعی به ما نرسیده پس بر ما منجز هم نمی شود و وظیفه ما همان حکم ظاهری است

\* بیان کامل تر مرحوم خوئی که در حلقهات هم نیامده: امارات غالباً ما را به واقع می رساند و بحث ما در آن قلیلی است که ممکن است به واقع نرساند.

جواب شهید صدر به مرحوم خوئی: زمانی ما اوامر مولا را انجام می دهیم که عقل حکم کند به وجوب امتثال حال اگر فهمیدیم که غرض حقیقی مولا اصلاً امتثال آن فعل نیست یعنی مصلحتی در فعل نباشد و فقط نفس دستور دادن مهم باشد عقل حکم به عمل به چنین دستوری نمی دهد.

شما اگر قائل شدید که مصلحت در نفس جعل احکام ظاهریه است نه در فعل آن حکم روح احکام ظاهریه را از آن گرفته اید و دیگر هیچ حقیقتی برای آن نمی ماند پس عقلاً دیگر لازم الامتثال هم نیستند پس باید بگوییم مبادی احکام ظاهریه همان مبادی احکام واقعی است

\* جواب شبهه دوم:

مطلب اول: احکام تابع ملاکات واقعیه (مصلح و مفسد) هستند

مصلحت: محبوبیت عند المولی      مفسده: مبغوضیت عند المولی

\* حرمت و وجوب از احکام اقتضائی هستند (یعنی اقتضائی برای این حرمت و وجوب بوده)

اما در مباحات:

لاقتضائی: یعنی خالی بودن واقع از مصلحت و مفسده

اقتضائی: یعنی ملاک برای خود این اباحه وجود دارد (خود اختیار و آزادی عبد برای مولا موضعیت داشته)

مطلب دوم: اگر جهل داشته باشیم نسبت به حکم واقعی آیا در اثر جهل ما مبادی و ملاک حکم واقعی از بین می رود؟

جواب: خیر، چون ما از مخطئه هستیم نه از مصوبه

مطلب سوم: تزاحم لفظی (به عبارت دیگر: تزاحم در مقام حفظ ملاکات واقعیه یا به تعبیر دیگر تزاحم دو حکم به لحاظ عالم محرکیت {محرکیت یعنی: وقتی مولا می‌گوید واجب است یعنی برو انجام بده و به حرکت وا دار و وقتی می‌گوید حرام است یعنی انجام نده، و از حرکت باز می‌دارد})

تزاحم لفظی: یعنی عبد نمی‌داند این کار حرام است یا مباح، مولی نگاه می‌کند به دسته‌ای از امور که در واقع حرام هستند، و ملاک حرمت واقعی آنها (مبغوضیت) خیلی برایش مهم از که مرتکب نشود، در این موارد اگر شک کردیم که از این موارد است یا نه باید احتیاط کنیم زیرا ممکن است از همین موارد باشد

نتیجه: پس آنچه که مهم است مبادی واقعی است (یعنی مصلحت و مفسده) ولی از آنجا که من عبد نمی‌دانم این مورد از آن مفسده و مصلحت واقعیه است یا نه، اگر برای آن مولی آن مفسده خیلی مهم باشد می‌گوید این را هم حرام در نظر بگیر زیرا ممکن است این همان حرمت واقعیه باشد یعنی برای حفظ مبادی واقعی حکم ظاهری جعل شده است

\* پس در جواب شبهه دوم که گفته می‌شود: حکم ظاهری منجر می‌شود که ما مصلحت را از دست بدهیم و در مفسده بیوفتیم

می‌گوییم: حکم ظاهری اگرچه گاهی سبب از دست رفتن مصلحت و افتادن در مفسده می‌شود ولیکن این بخاطر این است که غرض مهمتر حفظ شود و چنین تفویضی از دیدگاه عقلا قبیح به شمار نمی‌آید

جواب شبهه سوم: (شبهه تنجز الواقع المشکوک)

شبهه سوم: طبق قاعده قبح عقاب بلا بیان، اگر بیان (علم و قطع) نباشد عقاب هم نباید باشد و عقاب بدون بیان قبیح است، پس فقط علم و قطع است که می‌تواند حکم را برای ما منجز کند، اما امور دیگر مثل ظنونی که از امارات حاصل می‌شود نمی‌تواند حکم و واقع را برای ما منجز کند

جواب مرحوم نائینی: اینکه مولا جعل حجیت برای امارات کرده مثلا گفته است جعلت الحجه للاماره یا خبر واحد ثقه، یعنی جعله علما منتهی تعبدا به عبارت دیگر یعنی مولا توسعه در دایره علم داده تا شامل ظنون هم بشود

پاسخ شهید صدر: با فرض اینکه قبول کنیم مولا جعل حجیت برای احکام ظاهریه کرده، منتهی این طور نیست که همه احکام ظاهریه از این قبیل باشند بلکه بعضی از احکام ظاهریه اصلا کاشفیت در آنها مطرح نیست

جواب شهید صدر به شبهه سوم: ما اساساً قبح عقاب بلا بیان را قبول نداریم بلکه قائل به مسلک حق الطاعه هستیم

از آنجایی که جزوه در حال ویرایش هست، لطفاً ایرادات احتمالی را حتماً اطلاع بدید

۰۹۱۲۷۵۸۸۶۲۴ @abdorreza۱۲۸ کانال حلقه ۳ halqeh۳